



۲۰۱۶/۰۵/۰۳



عارف عباسی

آیا منظور آگاهی است و یا گمراهی؟

سخن بجا و واقعیتی غیر قابل انکار است که گذشته‌ها رهنمون آیندگان بوده و پرتو روشنایی آموختن رویداد های آن انگیزه تعقل در اتخاذ تصمیم و نحوه اراده‌ها در انتخاب راه مثمرتر و بهتر در سطوح مختلف بوده می‌تواند، گذشته آموزنده ترین مدرسه زمانه است، پیوند گذشته به حال و آینده ناگسستنی است و بی اهمیت شمردن آن کوتاه نظری محض است فبها که اطلاع آمیخته با آموزش باشد.

گذشته‌ها با جمیع وقایع، مشخصات و همه زشتی‌ها و زیبایی‌های آن هویت اصیل یک جامعه است که آگاهی به آن خود شناسی بوده دانستن آن ضرورت حتمی است.

تاریخ است که باب معرفت با گذشته را می‌گشاید و تاریخ باید آئینه مصفای واقعیت‌ها باشد و این واقعیت نباید توسط نفوذ هیچ قدرتی تحریف گردد، تاریخ نباید ابزار سیاسی یک دور خاص و یا خواسته‌ها، منافع و امیال طبقات حاکم قرار گیرد، و هكذا تاریخ را نباید وسیله تبارز خصومت، عداوت و عقده‌های شخصی قرار داد.

تاریخ را حوادث و وقایع آفریده اعمال و کردار بشر در یک زمان معین شکل می‌دهد که اکثر آگره خورده به رهبری، تصمیم اراده و اعمال و کردار یک شخص یا یک حزب یا یک سلاله و یک قوم و یا خانواده بوده که مراجع تصمیم و تعیین مسیر، با تعقل و اراده آنها پیوند خورده، البته تشریح وقایع مربوط هر کدام متکی به اسناد، و مأخذ متعدد و منابع معتبر دور مورد بحث است که مورد اعتبار و قابل پذیرش بوده، تشریح و توضیح آن بیشتر جنبه آموزشی داشته که ماهیت اصلی تاریخ را متجلی می‌سازد، صدور قضاوت انفسی در زمان دیگری و شرائط متفاوت بدون در نظر داشت ساختارها و تشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همان وقت از اعتبار تاریخ می‌کاهد، که فرارود توضیح حالات متذکره فوق مولود اندیشه، طرز دید و قضاوت انسان است که نظر به تخصص مؤرخ نامیده می‌شود که رسالتی است بس ارزنده و مسؤولیتی است بس سترگ مقتضی تقوا و پرهیزگاری مسلکی و امانت داری خاص.

مؤرخ که پیرامون وقایع کشور خود می‌نگارد نه کامپیوتر است و نه کمره فیلمبرداری بلکه به حیث یک انسان خواهی نخواهی تابع شرائط محیط زیست خود بوده در صورت تحلیل مخصوصاً حق قضاوت بخود بخشیدن خوی، عادات، عواطف، علائق و احساسات و تجارب تلخ و شیرین شخصی و وابستگی‌های متعدد بر نحوه اظهار نظر مؤثر است. توقع پرهیزگاری ملکوتی و آزاد بودن از اسارت این سلطه‌های طبیعی در نوشتن تاریخ خواست زیاده از حد و غیر واقعی است و بلاخص که مؤرخ بیشتر به روایات و نقل قول‌ها اتکاء نماید. بهر صورت مطالعه آن به حیث یک مأخذ و مقایسه با دیگر آثار سود بخش است. مؤرخین روشن ضمیر این رسالت را با همه ایجابات اخلاقی

و تقوای مسلکی آن ایفا می نمایند. مؤرخ اجنبی شاید از این معایب مبری باشد ولی دانش بر احوال دیار دیگری قابل سؤال است.

تاریخ بر دو سبیل نگاشته می شود یکی واقعه نگاری مستند است که بیشتر در ساحه نظامی متداول بوده مثلاً تجاوز نظامی امریکا بر عراق و یا جنگ ویتنام که تشریح وقایع آفریده دست آدمی را احتوا می کند و یا مداخلات نظامی برای اختتام یک فاجعه بشری مثلاً حوادث بالقانات و متلاشی شدن یوگوسلاویا.

توضیح وقایع مولود قهر طبیعت چون زلزله، سیلاب، طوفان ها و برف کوچ ها هم یک بخش تاریخ را می سازد. در هر دو حالت متذکره فوق تکنولوژی مددگار واقعه نگار بوده بیان حالت را بیشتر مستند می سازد و آن را Documentary می نامند.

نوع دوم تاریخ نگاری تحلیل یک دور خاص گذشته است یا این که مؤرخ در زمان حیات خود پیرامون آن احوال نوشته و یا در چندین سال بعد تحلیلی بر یک دور پارینه داشته مؤرخ اهل آن دیار بوده و یا از کشور دیگری ولی اکثراً ادوار تاریخی امپراتوری ها سلاله ها آن قدر طولانی بوده که چندین نسل را در بر گرفته که طبعاً کار مؤرخ را مشکل ساخته و وی را بسوی تحقیقات می کشاند و مؤرخ به تواریخ نوشته شده قبلی، خاطرات سیاحان و آثار تاریخی، روایات و نقل قول ها مراجعه نموده بحیث مأخذ مورد استفاده قرار می دهد که بیشتر شرح حال است تا قضاوت، و نمی توان از عینک دیموکراسی امروز اوضاع حاکم قرون وسطی را دید.

با عرض این مقدمه باید گفت که نه تنها تاریخ افغانستان بلکه تواریخ جهان که وقایع قرون هژده، نوزده و بیست و فعالیت استعمار گستره اروپا را در جهان بررسی نموده اند به ارتباط صیانت موقف سیاسی و اقتصادی انگلستان در نیم قاره هند که "Jewel of the Crown" «الماس تاج شاهی» پنداشته می شد و قلعه بندی های مدافعی نظامی در شمال و جنوب و شرق و غرب از هراس مداخلات نظامی روس ها، از سه جنگ افغان و انگلیس تذکر رفته و سومین را «جنگ سوم افغان و انگلیس و استقلال افغانستان سال ۱۹۱۹ می نامند».

متأسفانه بعضی از محققین و مؤرخین آگاهانه و یا نا آگاهانه غرض فرو نشانندن عطش عقده گرایی در برابر یک شخص و صدمه رساندن به اعتبار سیاسی و اجتماعی اش در اذهان هموطنان در مورد واقعیت جنگ سوم افغان و انگلیس شک و تردید می آفرینند. در سطح چنین می پندارند که شخص مورد نظر را کوبیده اند غافل از این که تأثیرات ضمنی چنین خصومت ها یک افتخار بزرگ تاریخی افغانستان را خدشه دار می سازد.

هر افغان مطلع از گذشته وطن می داند که بعد از اعلام استرداد استقلال افغانستان توسط امیر امان الله خان، افغان ها در سه جبهه آهنگ محاذ بر علیه انگلیس نمودند که در دو جبهه «قندهار و مشرقی» پیشروی لازم صورت نگرفته ولی در جبهه جنوبی به قیادت سپه سالار محمد نادر شاه قوت های انگلیس درهم شکسته و عساکر افغان به کمک قشون ملی، تل را فتح و محمد نادر شاه عزم پیش روی نموده از مقام سلطنت اجازت طلبید که متون مکمل تقاضای سپه سالار محمد نادر خان و جواب امیر امان الله خان به نشر رسیده. (مراجعه شود به مقالات سلسلوی محترم آقای انجنیر احسان الله میار تحت عنوان «نادر افغان داستان فرزند مهاجر تا پادشاهی»).

دانشمند محترم داکتر سید عبدالله کاظم طی مضمونی مؤرخ ۲۲ فیروزی سال ۲۰۱۶ در بزرگداشت سیومین سال وفات مرحوم سردار محمد رحیم ضیایی «شیون کابلی» تحت عنوان به یاد نویسنده و شاعر آواره افغان - "شیون کابلی" با قلم توانای خود به زیبایی خاصی سوز، گداز، ناله ها، گریه و فریاد عاشق دل سوخته وطن را بیان نموده که جبر روزگار آواره اش ساخته و در قفس اسارت بی وطنی پر و بال ریخته و بیپایی از فراق مأوا نالیده و درد

کشنده هجران توأم با عشق سرشارش به وطن در دشوار ترین شرایط به او نیرو می بخشد و زنده نگهش می دارد که واقعاً بی حد غم انگیز است.

داکتر صاحب کاظم ضمن ستایش از اثر نویسنده و دانشمند محترم ولی احمد نوری در مورد زندگی نامه، شرح حال و اشعار مرحوم محمد رحیم ضیایی از کتاب دیگری نیز متذکر می شوند تحت عنوان «برگ های از تاریخ معاصر وطن» که توسط هموطنی به نام غلام سخی غیرت (عضو حزب دموکراتیک خلق - عباسی) از زبان روسی به دری ترجمه شده و در سال ۱۹۸۷ توسط مرکز نشراتی «فضل» در پشاور در ۱۲۱ صفحه و ۱۱ بخش به نشر رسیده، آغاز کتاب از امارت امیر عبدالرحمن خان و سیاست ها و تدابیرش برای تحکیم قدرت دولت مرکزی و ختم کتاب به دوره نه ماهه حکمروایی حبیب الله کلکانی و شهادت اعلیحضرت محمد نادر شاه است.

ولی کتاب دانشمند محترم جناب ولی احمد نوری در مورد زندگی و آثار مرحوم سردار محمد رحیم ضیایی «شیون کابلی» رهنمای معتبری در شناخت این شخصیت محترم شمرده می شود.

داکتر کاظم خاطرات مرحوم ضیایی را سند معتبر تاریخی پنداشته و روایاتش را مقرون به واقعیت می داند و از محتویات این کتاب ۱۲۱ صفحه‌یی و ۱۱ بخش چند مطلب را اقتباس می نماید که بطور خاص در این خاطرات مورد توجه ایشان قرار گرفته که محتوای بحث مرا در این مضمون می سازد.

در مورد جنگ استقلال افغانستان در محاذ جنوبی به قیادت سپه سالار محمد نادر شاه داکتر صاحب کاظم از کتاب متذکره روایت مرحوم "شیون کابلی" را مصداق کلام خود قرار داده که چنین بیان شده «انگلیس ها در جبهه جنوبی به هیچ گونه فعالیت جدید نظامی نپرداختند، در مقابل عسکر افغانی کمترین مقاومت از خود نشان دادند. این امر یکی از عوامل موفقیت افغان ها در جبهه جنوبی بود "جنگ عجیب" انگلیس ها خوانده می فرماید که، بی گمان خواننده را در حیرت فرو می برد»

همچنان تذکر رفته که مرحوم ضیایی برای ثبوت قول خود از مقاله «متوند» (نشریه است یا نویسنده؟ - عباسی) استمداد می جویند که مقاله در شماره ۳۱ سال سوم مجله «جمهوریت عژ» (حتماً جمهوریت عژ و یا جمهوریت ژغ بوده باشد - عباسی) که روایت شخص مرحوم ضیایی نبوده بلکه اقتباس است از یک مجله ای که برای قوت بخشیدن فرضیه و استدلال مورد پهلوبندی قرار گرفته و چنین تذکار رفته که: «پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس ها (منظور تعاون مالی و روانه‌یی؟ است) و بر پایه پلان قبلاً طرح شده بدست آمد» و «متوند» برای ثبوت ادعای خود و کسب اعتبار خواننده نامه سپه سالار نادر شاه را به برادرش شاه ولی خان مورخ ۳۰ می ۲۶ (۱۹۱۹) شعبان ۱۳۳۷ قمری (در صفحه ۱۸ تا ۲۰، شماره ۳۱ مجله، سال دوم، مورخ ۲۲ آگست ۱۹۵۲ چاپ شده است. (این که «متوند» نامه اصلی به خط و امضای نادر شاه بدست آورده ایجاب تحقیق را می نماید - عباسی) متن کامل نامه ای که از مقاله «متوند» مجله «جمهوریت؟؟» توسط مرحوم ضیایی اقتباس شده در مضمون محترم داکتر کاظم نقل گردیده.

رحیم ضیایی در کتاب خاطرات خود در صفحه ۸۹ و ۹۰ در باره علل برکناری سپه سالار محمد نادر خان از کار در داخل کشور و اعزام او به سفارت فرانسه می نویسد: «علت سبکدوشی نادرخان چنین بود: امیر امان الله اسنادی به دست، آورد که ارتباط مستقیم نادرخان و برادرانش را با سرکردگان شورش منگل با اشخاص مانند ملا عبدالله (مشهور به ملای لنگ - کاظم)، برادرش عبدالرشید و نیز یکی از اقوام نادر خان یعنی عبدالکریم نواسه شیرعلی خان فرزند مدعی تخت و تاج افغانستان یعقوب خان که در راولپندی هند می زیست، ثابت می ساخت. در حقیقت این

عبدالکریم بود که انگلیس ها او را نزد قبایل منگل فرستادند، برای اینکه در جنوب کشور پایگاه مخالف با امیر امان الله خان را ایجاد کنند. در زمینه تعیین سرنوشت نادرخان، امیر امان الله نارضایتی سفارت شوروی را مبنی بر ارتباط نادر خان با بسماجی ها نیز در نظر گرفت. امان الله خان نادر خان را به کابل احضار نمود (از قطغن و بدخشان - کاظم) و برای این که وی را دور ساخته باشد، در عوض محمود طرزی (از سفارت فرانسه - کاظم) به افغانستان آمده بود، در فرانسه سفیر ساخت.»

این که کدام مطالب برای محترم داکتر کاظم جالب پنداشته شده مسلماً حق طبیعی شان، با کمال احترام، دانسته می شود اما این نوع گل چینی که بیشتر زینت بخش بوستان سلیقوی شان است برای گیرنده انتباهات خاصی می آفریند که بالاخص از لحاظ افتخارات تاریخی افغانستان قابل مکت و تأمل است.

در سلک رهروان طریق آزادی بیان نحوه عقیده بر شخصی، دورانی، پادشاهی و یا مکتب و فلسفه ای مجاز و روا است (موجه و یا غیر آن). خاطرات مرحوم ضیایی را اسناد معتبر تاریخی و قرین حقیقت شمردن باز هم پای قضاوت و طرز دید شخصی در میان بوده برای دیگرانی بر بنیاد اسناد و اطلاعات وسیعتر شاید اعتبار تاریخی نداشته و بعید از واقعیت باشد، در حالی مرحومی مؤرخ نبوده بلکه خاطره نگار بوده اند، موقف و طرز دید شان در مورد زمام داری محمد نادر شاه مشهود است و هیچ انسانی از غلبه چنین احساسات مبری بوده نمی تواند.

نگارنده بدون داشتن نیت و اراده ایجاد بحث جنجال برانگیز و یا مناقشه آفرین بر بنیاد اصول و موضوعاتی که برای نسل امروزی و نسل های آینده بر مبنای مفاخر تاریخی افغانستان ارزشمند و مهم است توضیحات آتی را به عرض می رسانم:

قبل از تبصره روی مطالب فوق لازم می بینم که به عرض برسانم که مرحوم محمد رحیم ضیایی بعد از عودت از شوروی زمان مورد سوء ظن دستگاه دهشتناک استخبارات محمد هاشم خان قرار گرفته زندگی خود را در خطر دید و تارک ماوا شد.

۱- در یک محفل خانوادگی مرد محاسن سفیدی (اسم شان به یادم نیست) از شهید نور احمد اعتمادی که در آن وقت صدراعظم بود پرسید «نور احمد جان، در آمدن کاکا رحیم جان به وطن ممانعت چیست؟» اعتمادی صاحب در جواب گفت «من به حیث صدراعظم در بازگشت شان هیچ ممانعت نمی بینم، و تصادفی از سفیر ما در ماسکو سؤال کردم که چنین تقاضایی از طرف سردار صورت گرفته در جواب گفت سردار به سفارت رفت و آمد دارند ولی رسماً چنین تقاضا نکرده اند»

۲- به قول یکی از اعضای سفارت افغانی در ماسکو (زمان جمهوریت) شهید محمد داوود رئیس جمهور در یک سفر خود به شوروی نامه عنوانی مرحوم ضیایی نوشت (که توسط سه افغان) به ایلاق شخصی اش دور از ماسکو به او سپرده شد، در این نامه رئیس جمهور از مرحوم ضیایی دعوت نموده بود که به وطن برگردد. به قرار اظهار همین منبع جنرال محمد عارف خان (سفیر افغانستان به شوروی به سردار گفت «عنقریب ترتیبات سفر شما را به وطن می گیریم».

سردار مرحوم آرزوی دفن خود را در زیر صخره وطن خود بجا نیاورد.

اول - جنگ سوم افغان و انگلیس و استقلال افغانستان:

به شهادت معتبر ترین اسناد تاریخی دنیا افغانستان برای حصول استقلال خود با انگلیس ها جنگیده و مخصوصاً قوت های انگلیس (هند بریتانوی) را در جبهه جنوب به عقب رانده اند و حتی انگلیس بعضی مناطق کابل را مورد حملات

هوایی قرار دادند. حالا اگر به اساس این خاطرات که اسناد معتبر تاریخی و واقعیت خوانده شده رویداد را بررسی نمایم، اصلاً جنگی به وقوع نپیوسته، چه در جبهه قندهار افغان ها از سپین بولدک جلو نرفتند و در جبهه مشرقی هم پیشرفتی صورت نگرفت. اگر در جنوب عساکر انگلیس به خاطر مناسبات با محمد نادر شاه مواضع خود را ترک نموده و قوت های افغانی مقاومتی از خود نشان ندادند و این را «جنگ عجیب» گفتند، ملاحظات آتی در فکر خطور می کند.

- ۱- استقلال افغانستان توسط جنگ حاصل نشده بلکه یک سازش و توافقنامه سیاسی بوده.
- ۲- در این صورت امیر امان الله خان در این موضوع دخیل بوده و از جریانات آگهی داشته و در زمینه اعلان حرب وی در برابر انگلیس بی اعتبار می گردد.
- ۳- اگر نبردی نبوده پس ادعای «جنرال وزیر» (مضمون محترم زیرکیار) مبنی بر شهادت سه هزار نفر قوم وزیر در مبارزه علیه انگلیس صحت ندارد.
- ۴- مبارزات آزادی خواهان جبهه کمر به قیادت محمد زمان خان فاقد اعتبار می گردد.
- ۵- اگر چنین معامله گری در بین بود چگونه پادشاهی با فهم و درایت و وطن پرست، میناری با عظمتی در قلب شهر کابل به نام مینار استقلال اعمار نموده در کتیبه آن از شهادت، شجاعت و دلاوری سپه سالار محمد نادر شاه (فاتح تل و وانه) حک نماید.
- ۶- اگر نادر شاه در چنین دسیسه دست داشت و گماشته انگلیس بود رهبری چون امان الله خان که پدر را برای تأمین اهداف نهضت طلبی اش کشت و کاکا را مجبوس و زیر شکنجه و تعذیب از بین برد چرا به نادر شاه رحم می کرد و او را محاکمه و مؤاخذه نمی نمود؟
- ۷- بنا بر این طرز تفکر، نوشته ها و روایات متعدد انگلیس، تاریخ، خاطرات جنرال ها و افسران اردوی انگلیس و مأمورین ملکی و منشی های هندوستانی و مؤرخین هندوستانی در مورد جنگ سوم افغان و انگلیس و مخصوصاً فتح تل و وانه حقیقت ندارد.
- ۸- بر بنیاد این خاطرات و تأیید کنندگان آن «جنگ سوم افغان و انگلیس» را باید از صفحه تاریخ کشور حذف کنیم

دوم- کنار بردن سپه سالار محمد نادرشاه:

به شهادت مؤثق ترین اسناد تاریخی روابط امیر امان الله خان با سپه سالار محمد نادر شاه بعد اعلی آن حسنه و صمیمانه بوده و بر اساس این حسن نیت و احترام متقابل سپه سالار محمد نادرشاه با کمال وفاداری و صداقت شاه را در موارد تطبیق اصلاحات با در نظر داشت شرائط عینی جامعه و نظامی مشوره می داد و شاه از وجود دو مشاور خوب محمود طرزی و محمد نادر شاه برخوردار بود. در واقعیت حسادت یک عده اطرافیان مغرض و مخرب و نفوذ قدرت خارجی موجبات تیرگی این مناسبات را فراهم آورد و نه نادرشاه و نه برادرانش در صدد چیدن توطئه و دسیسه علیه سلطنت امان الله خان بودند. به روایت موسفیدان قوم محمد نادرشاه در وقت وداع با نهایت تأثر و چشمان اشک آلود می گوید که: «نباید شاه را در این حالت تنها می گذاشتم ولی وجود من موجب وخامت بیشتر اوضاع گردیده مغرضین فکر پادشاه را به منظور مقاصد خاص تغییر داده اند، لذا به خیر وطن و مصالح ملی مجبورم کنار بروم»

نویسنده خاطرات میگوید که **امان الله خان اسنادی را بدست آورد که نادرشاه و برادرانش در شورش ملا عبدالله (ملای لنگ) سهم داشتند، بناءً او را از شمال به مرکز احضار و از وظیفه سبک دوش ساخت و بحیث سفیر روانه پاریس ساخت.** عجباً که یک رکن عالی رتبه دولت مرتکب چنین خیانت گردد و اسناد هم بدست بیاید به عوض محاکمه، مؤاخذه، حبس و یا اعدام مقام سفارت برایش داده شود. در حالی که در شورش اقوام قبائل جنوب و شرق خون زیادی ریخت و تلفات عساکر و شورشیان زیاد بود و نظر به اسناد تاریخی تعداد زیادی از کلان شوندگان اقوام، قضات و علمای دینی توسط دولت بدون محاکمه اعدام شدند ولی این چشم پوشی از خیانت نادر شاه و برادرانش برای برانداختن دولت امانی از عقل، منطق و قرین بودن به واقعیت بعید به نظر می رسد. موجودیت شخصی به نام عبدالکریم بین قبائل منگل که او خود ادعای سلطنت داشت مؤید دست داشتن نادر شاه و برادرانش در غائله ملای لنگ شده نمی تواند. اگر موضوع قومیت مطرح باشد عبدالکریم قرابت بیشتر به امان الله خان نسبت به نادر خان داشت و اگر روابط خویشاوندی در بین باشد بازهم دلالت به دخیل بودن نادرشاه و برادرانش را در شورش اقوام نمی نماید.

ملا فیض محمد کاتب هزاره مؤرخ مسلکی و مجرب، بدون حب و بغض شخصی، که در کتاب تکرالانقلاب به صراحت از حمایت و روابط تنگاتنگ محمد ولی خان، وکیل سلطنت، با بچه سقاء و اعطای فرمان «امان جان» را به وی تذکر می دهد و از سازش محمد صدیق خان چرخ، وزیر خارجه، با شورشیان شنواری می نویسد از دخیل بودن نادرشاه و برادرانش در شورش ملای لنگ چیزی نمی گوید.

ولی نویسنده خاطرات مرحوم «شیون کابلی» در این موضوع خاص درب یک واقعیت مهم تاریخ را می گشاید، که راستی مورد توجه بسی مؤرخین قرار نگرفته، و می گوید: **«امان الله خان در بر کناری نادرشاه نا رضایتی روس ها را مبنی بر روابط محمد نادر شاه با آزادی خواهان پار دریا [سماچی ها] هم در نظر گرفت».** این خود می رساند که احضار نادر شاه از شمال توسط امان الله خان به دستور روسیه و توطئه هواخواهان آن که دور امان الله خان حلقه زده بودند صورت گرفت نه دست داشتن نادر شاه و برادرانش در غائله منگل.

این واقعیت خود ریشه تاریخی با دلایل خاص دارد و به دور سلطنت امیر حبیب الله خان راه می یابد. چه در آن زمان دو شخصیت در کمک به آزادی خواهان پار دریا نقش داشتند، سردار نصرالله خان و سپه سالار محمد نادر شاه، این دو شخص از همان آوان در لیست سیاه استخبارات روس شامل بودند.

مایه تأسف و تعجب است که مؤرخ بنام محمد اعظم سیستانی به پا برخاسته و به این طرز دید و نحوه قضاوت کف می زند و آن را به حیث هنر باریک بینی مورد تحسین قرار می دهد. حالا هموطنان بر بنیاد همچو تحلیل ها واقعیت جنگ «سوم افغان و انگلیس را بپذیرند آن را تجلیل نمایند و یا رد کنند؟

من سعی بجا نمی آرم که طرز دید، قضاوت و نظر کسانی را که بروی دلایل خاص بر علیه یک شخص، یک رهبر و یا یک خانواده بنا یافته تغییر بدهم همان طوری که خود ملاحظات خود را در مورد دوره های تاریخی کشور و رهبری آن به حیث یک افغان دارم و این حق را برای خود نگهداشته ام، ولی به حیث جوینده حقیقت فارغ از هر نوع علائق و سلائق می خواهم با بیان واقعیت ها بر بنیاد اسناد و دلایل مطابق فهم، دانش، تجارب و معلومات خانوادگی خود جلو تبلیغات غرض آلودی را بگیرم که به افتخارات تاریخی و ملی افغانستان لطمه وارد نموده و عقده ها، خصومت های شخصی و حس انتقام جویی دیرینه سبب گمراهی نسل های آینده شده تاریخ با تحریفات سلیقوی اصالت و محتوای خود را ببازد.

ما نسل های آینده را آگاه می سازیم و یا گمراه؟